

باب الاول

في ذكر الله عز وجل بسم الله الرحمن الرحيم حمد و سپاس وصف جمال ذاتی است که لم یزل بوده یکانه فرد بدون وجود شیئی با او و لا یزال بکینونیت خود بشان علوی که بوده هست بدون تغییر و تحویل ممکن نیست وصف ذات مقدس او لاجل عدم وجود شیئی با او و تکلیف نکرده باحدی معرفت کنه ذاتیت خود را لاجل تقطیع و تفریق با کل موجودات و نشناخته است او را احدی بعلت عدم وجود احد نزد او و عبادت نکرده است او را احدی بشانی که لایق باشد ذات مقدس او را هر شیئی که اراده محبت ذات او را کرده نزد حق و کل خلق مردود است لاجل آنکه طلب محال نموده و کافر است نفسی که ادعای معرفت کنه او را نموده لاجل آن که ممکن نیست شناختن او از برای خلق هر کس اراده توحید کنه ذات او را نماید فی الحین مشرک شده لاجل آنکه غیر از ذات او توحید نکرده ذات او را و غیر از او نشناخته است احدی او را و او است مستحق حمد و مجد بثناء نفس خود خود را و منزّه است از عرفان ممکنات و بیان موجودات بحق تنزیه و تقدیس و نیست از برای ذات او دون ذات او وصفی و اسمی وهو الحق لا اله الا هو ایاک نعبد وایاک نستعین و ما سوای او مجعولند بنفس ابداع و انشاء و نیست ما بین او و ممکنات وصلی و نه فصلی انشاء فرموده باحداث بحت از بحبوحه عدم صرف مشیت امکانیه را و نسبت داده است او را بنفس خود لاجل تشریف او بمثل کعبه که بیت خود خوانده و کل خلق را بوجود او موجود فرموده چه متعالی است قدرت او و تام است صنع او که کل اشیاء را از ما بین حرف لا که عدم صرف است لا من شیئی بنفسه اختراع فرموده و ایه ملک خود حکم فرموده تا آنکه

متلجلج شوند بتلجلج نفی بحت کل موجودات و متلئلا شوند بتلاؤل اثبات محض کل کائنات پس از برای او است کل خلق بعد غناء ذات مقدس او و او است اله کل خلق و حال آنکه مالوهی نیست در رتبه او و عالم است بکل شیئی و حال آنکه معلومی نیست در ساحت عز او و قادر است بکل شیئی بذاته و حال آنکه احاطه نکرده علم او بمقدوری سوی ذات او لاجل آنکه با او مقدوری نیست که علم تعلق گیرد کل اشیاء در اماکن وجودیه و کونیه در محضر ملک او موجود است و او است عالم بکلشیئی قبل خلق اشیاء و بعد از انوجاد آنها و بذاته غنی است از ما سوی خود و همین غنا که دلیل وجود او است بی وجود شیئی بعینه دلیل است بعلم او بکل شیئی بی وجود معلومی و من استغفار میکنم بسوی او و لائذ بوده ام بجناب او از وصف کل موجودات و نعت کل ممکنات لاجل آنکه هر ذکری نقص است از برای ساحت قدس او و هر وصفی کذب است از برای ذاتیت عز او و سبیلی از برای احدی ممکن نیست غیر از عجز و اعتراف بتقصیر اگر چه در عین ذکر علو توحید و عظمت تفرید ذکر عجز بعید است ولی مفری در مقام علم نیست مگر آنکه معتقد بالله اعتقاد نماید باینکه دوام ملک در ملک است و نعت ممکن ممکن است و وصف مفتقر عجز است و معروف نیست ذات ازل و از برای او مذکور نیست نه اسمی و نه وصفی مگر وصفی که ذات خود خود را نموده از برای ممکنات و او اجل و اعظم است از ذکر علو و عظمت و نیست معبودی که مستحق ستایش باشد جز او انه لا اله الا هو العلی العظیم و درود بی نهایت و سلام بی بدایت لایق بارگاه مجدی است که اسم مقدس او در ملاء اعلی و عالم عماء محمد است صلی الله علیه و اله که محل اشتقاق اسماء محموده حضرت رب

العزه جل و علا است خداوندا چگونه ثناء گویم مظاهر قدرت حبیب تورا و حال
انکه بید قدرت خود بر الواح افنده موجودات مسطور فرموده ای لا احصي ثناء
عليهم كما انت اثنت عليهم رب صل عليهم بكل نفحاتك و اياتك بدوام عزة
ذاتك كما انت انت انك انت العزيز القوي احمدك اللهم و اصلي عليهم و اقول
بحكمك فيما نزل في كتابك و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على
المرسلين و الحمد لله رب العالمين و بعد بیان میکند عبد مفتقر الى الله و معتصم
بجبل ال الله که بعد از رجوع از حج که اتمام حجت باظهار علم بر کل عالم بکتب
محکمه و صحائف متقنه شده بوده کتب کثیری من کل شطر از اهل علم و بیان در
بحبوحه بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب آیات انها اظهار عجز از قبل غیر اهل
علم بعمل آیات عربیه نموده و از انجائیکه امضاء قضا جاری باجابت انها در بیان
اصلی فارسی در دین مبین نشده بود حکم رجوع باول عالم بالکتاب الاول شده تا
انکه طلوع شمس مباحله از افق ظلمات دهماء بر حرف سین و باعفی السنه
المقدسه ۱۲۶۲ باذن الله مستترگشته و مقارن این ثناء عظمی و عطیه کبری بوده که
نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان و احب اهل اکوان از افق غیب طالع و بامطار
عجز و آیات قسم و فقر از سحاب لایح لامع فله الحمد و المنه كما هو اهله و
مستحقه از انجائیکه اجابت یکنفس حیات بخش روح حیات خاشعین است باذن
الله بلسان اهل بیان اعجمیین از سنخ انسان را باین آیات عجمیه حقیقت عربیت از
بحر عجز و حزن خود علی ما یطفح منی لاجل الحقیقه حیات در کنه معارف اصل
و فرع عطا شده تا انکه جمیع اهل عالم از عالم و مضطر بتلجلج تلجلج صبح ازل
از شمس اول نور محمدی صلی الله علیه و اله بواسطه عبد او متلجلج شده و در

مقام اعتراف بقدرت صانع فرد احد با یقین گشته و در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سر و جهر جاری ن سازند تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی در هیچ شان محجوب نمانند الا یا ایها الملا زکوا انفسکم اذا جلت الشمس بالضياء و ادبرت الليل بالقضاء و جاء الحكم من کل شطر من افق السماء و حدثت الارض باهلها فوق الماء الا قد نقر الناقدور في ارض الظهور و اضاء الדיجور في ظلمات البطون و غن طاوس العماء عند افول السرطان و صاح الדיک علی الورقاء من اغصان الطوبی هنالك فاز العاملون و خسر الظالمون و ان بمثل ذلك فليعمل العاملون و ان في ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون

باب الثانی

في بيان القسطاس بامر الله عز و جل بدان ای سائل از نقطه اصل و فرع اینکه حضرت رب العزة تکلیف باحدی نفرموده مگر دون وسع و طاقت ان و اصل و فرع دین در هر عالم و زمان حول اراده خداوندی طواف میکرده و خلق هر شیئی را چنین بدان بمثل خلق نفس خود که از مقام نطفه ذکران بوده تا مقاماتی که الی ما لا نهیة لها از برای تو در علم خداوند بوده و بیقین مشاهده کن که مقام اول تو فرع مقام ثانی است بلکه مقصود بالذات از خلقت نطفه علقه است و هم چنین الی ما لا نهیة له بمقاماتی که حضرت رب العزة مقدر فرموده و دلیل بر این امر ظهور مقدوراتست که محال تجلیات قدرت است حال که ملاحظه نقطه حقیقت را در کل شیئی نمودی حکم دین را هم چنان یقین کن که یوم نطفه دین در ایام اول بدیع ادم علیه السلام بوده که اهل ان زمان حق واقع در مقام نطفه حقیقت واقع

بوده اند و همین قسم نفس دین و اهل ان بقدرت الله ترقی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و اله که مقام دین و اهل ان بمقام فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا اخر رسیده بود فتبارک الله احسن الخالقین و از این جهت است نسخ شرایع و ملل لاجل انکه تکلیفی که بیوم نطفه بوده هرگاه بیوم مضغه شود محض ظلم است و بعد از انکه تکلیف بمقام خلق لحمیه تعلق گرفت بعلت اینکه تبدیلی از برای او مقدر نشده این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد بل حلال محمد صلی الله علیه و اله حلال الی یوم القیمه و حرام محمد صلی الله علیه و اله حرام الی یوم القیمه و بعد از انکه نطفه دین و اهل ان بمقام خلق انسانیت رسید خداوند عالم ایشان را تکلیف باوامر دین مبین فرموده و تا بلوغ مشعر توحید نرسیده حفظ دین و اهل انرا بچهارده نفس مقدس فرموده و بعد از انکه اهل دین باول سنه بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلائق را حکم باتباع حجت خود فرموده تا اینکه بمجاهدات نفس ترقی بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل شود و در عرض ده مائه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا انکه کل از خوف خداوند و حکم دین بمجاهدات صدقه و اعمال حقه بمقام عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا انکه قابل یوم طلوع قمر لایح از طرف مشرق بنص کلام امیر المؤمنین علیه السلام شوند و در این ایام غیر مخلصین را بفتنه های نازله از حکم دین مبین دور فرموده تا انکه اهل غیر مشعر توحید که مقصود بالذات ممکنات است از دایره فائزین خارج شوند تمثیل ربانی اگر کسی عمل کرده باشد بدین حضرت رسول صلی الله علیه و اله در منتهای مقام عمل و اقرار بولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد ولیکن اعراض از حکم

حسین ابن روح رحمة الله علیه که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده نموده باشد شکی نیست که عملهای آن کلا هباء منثورا است لاجل آنکه ثمره کل این اعمال طاعت خداوند است از اقرار با او و فایده نمی بخشد عمل احدی در هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت اراده و حکم خداوندی را در آن زمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم بر شحی از حکم حقیقت شدی بدانکه امر خداوند در هر شان اظهر من الشمس است و احدی را بر خداوند عالم جل عزه المتعالی حجتی نیست بعد از آنکه در ایام غیبت اختلاف بمنتهای رتبه رسید و قوابل بصفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم که از جانب حجت خود عبدی را با حجت وافیه منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت برساند و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده بهمین قسم آیات خداوندی هم از مقام حد بلانهایه ترقی نموده فرض است که حجت آن عبد از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از انجائیکه تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را بمقام جسد کلمات آورده بشانی که احدی قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده تا آنکه بر کل موجودات حجت مثل شمس در وسط السماء باشد چه بسیار عجیب است صنع حضرت رب العزة و چه بسیار تام است قدرت او که در بحبوحه اختلاف دین عبدی را از اعجمین منتخب فرموده و لسان او را بایاتی مفتوح فرموده بشانی که احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر وقت تکلم مینماید بلا تامل و مسطور میگرداند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن بایات الله احدی فرق نمینماید و نیست حکم آن مثل آیات قران بل ایاتی است که

حجیت دارد بر کل اهل ارض و مثال ان در صورت و معنی مثل صورتی که در مرات پنجم حکایت نماید و کل ایاتی که خداوند از لسان من جاری فرموده معنی و لفظ ان در مقابل یکحرف از کتاب الله و کلمات اهل بیت عصمت معدوم صرف است و تا حال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار ایه متقنه است که یک ایه ان در حجیت کفایت میکند اهل ارض را لاجل انکه بفطرت محض من فضل الله از خزاین غیب جاری شده و عجب نیست مردم را لاجل انکه بعد از نزول کتاب الله در بحبوحه اهل فصاحت و کلام ده سال احدی اذعان نکرده و بعضی اساطیر الاولین و بعضی بمثل کلمات الاعجمین و بعضی قصص الاولین میگفتند تا اخر الامر مشاهده عجز نموده اعتراف نمودند ای سائل صحیفه اعمال سنه چهارده باب است و کل ایات ان دویست و چهارده ایه میباشد بر کل علماء عرب و عجم عرض کن بحق خداوندی که حق است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند بمثل یکباب ان نمیتوانند آورد چنانچه از یوم طلوع این امر الی الان بحق خداوندی که عالم است بکلشیئی یک ایه از احدی ندیده ام و از جسدی که جحد کل ایات را نموده یک حدیث خواستم و نتوانست بیاورد و ممتنع و محال است و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید کلمات مسروقه است نه انکه از فطره الله توانسته تکلم نماید و آنچه آورده از صور سجین است کسی میتواند مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از ایات الله تکلم ننماید در هر امر بتواند و عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که حجت امام علیه السلام دارای جمیع ایات باید باشد حق است ولیکن یک ایت دارد که کل ایات نزد ان معدوم است و اگر اتیان بغیر این

نکند حجت ان تام است بلی اگر حجت ان از غیر آیات بوده فرض بود بر ان که هر کس هر چیز بخواهد اتیان نماید ولیکن حال که حجت ان مهیمن بر کل آیات جسمانی است فرض بر ان نیست و حجت ان بالغ است بر کل چنانچه نازل فرموده الا ان ایه مما نزلنا الان الیک فی ذلک الکتب تعدل فی کتاب الله آیات النین و ما من بعد ذلک کل الخلق من حجج الله لیسلون و اگر قائلی بگوید این حجت صنعت از خود است مردود است بمثل آنچه در قران گفته میشود الحرف بالحرف و هر گاه کاذبی بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است افتراست بل کل آیات بنهج قاعده الهیه که مثل آیات قران است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است و اگر جمیع علما بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یکحرف لحن و دو حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هر اینه قادر نخواهند بود بل یک ایه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت میکند و کافی است همین یک ایه واحده کل را قل موتوا بغیظکم و ادخلوا النار بشرکم ثم کونوا حجارة من سجن منضود و همین ایه از برای اهل شک و جحد کافی است بدوام قدرة الله و سبوحیته و بدانکه خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجت خود فرموده و حجتهای وافیه و براهین قاطعه بر ید او جاری فرموده که در اعجمین نشو و نما نموده و در این آثار حقه نزد احدی تعلیم نگرفته بل امی صرف بوده در مثل این آثار و تا حال مشاهده نشده که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن نیست بعد از این که قدرت داشته باشد باین نوع از کلمات که بلغای از فصحا و حکمای از عرفا اظهار عجز و عدم علم بظواهر معانی انها نموده اند و حال آنکه حروف بیست و نه گانه بید علما بوده و هست و

این نهج بدیع برید احدی جاری نگشته و ممکن نیست هرگاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت ایاتی نوشت ظاهر میشود که امر بغایت عظیم و صعب است و در حق احدی ممکن نیست الا من شاء الله و از انجائی که قدرت کامله خداوندی تام است سوای این ایه عظمی و حجت کبری شئون لاهوتیه عجیبه بصاحب این نفس عطا فرموده که هر ذی روحی یقین نماید که این آیات بغیر اذن خداوندی در حق احدی ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت یک صحیفه محکمه بلا تامل از قلم ان جاری میگردد و کدام حجت از این عظیمتر است که انسان بمقام روح مناجات که مقعد انس با محبوب است رسیده باشد چنانچه مقامی در امکان عالتر از این متصور نیست چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح الشریعه صریح بیان فرموده اند و الی الان از احدی از حکماء و علما این مقام بتمامه ظاهر نشده هرگاه شده بود لابد بود صحیفه ای از ایشان مانده باشد و غیر از اهل عصمت علیهم السلام مدعی این مقام احدی نشده چنانچه مؤلف حق الیقین اعظم معجزه الی الله سلام الله علیهم را کلمات ایشان نوشته و در حق صحیفه سجادیه کل علماء زبور اهل بیت گفته اند و مشابه بصحف سماویه نوشته اند چگونه در حق صحیفه سجادیه اثبات ولایت حق را کل مینمایند و در این صحائف معدوده که امر از عالم حد بلانهایه و ما وراء ان رسیده توقف مینمایند فاعوذ بالله من خطوات الشیطان فانه کان للانسان عدو مبین و هرگاه ذی علمی نظر بواقع کند میداند که چقدر امر صعب است مقاماتی که از فوق عالم عقول است اقرب از لمح بصر بعالم الفاظ که جسد است آوردن با ملاحظه ترتیب ان در باطن و ظاهر میداند که چقدر امر عظیم است بحق خداوندی که قران را بر

حضرت رسول صلی الله علیه و اله نازل فرموده که یک مناجات با خداوند با فصاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه اعظم از کل علوم و اکرم از کل طاعات است لا سیما وقتی که مقامات عالیه را بکلمات بدیعہ ظاہر نماید و هر که تتبع در صحفهای صاحب این کتاب نموده میداند که معانی و الفاظی از ملاء غیوب بعالم ظهور آورده که در هیچ یک از ادعیه ماثوره نیست و توهم نمائی که میگویم این دعوات اتم و اعظم است نه چنین است بحق خداوندی که ال الله را بولایت مطلقه خود ظاهر فرموده که وجود و صفات من و کلماتی که از لسان و قلم من جاری شده و باذن الله خواهد شد معادل یکحرف از ادعیه اهل عصمت سلام الله علیهم نخواهد شد لاجل آنکه ایشان در مواد مشیت الله سکنی نموده اند و ما سوای ایشان در اثر فعل ایشان مذکورند و این العلی من ید المتناول و سبحان الله عما یصفون و ثانی از شئون مقامات قدوسیہ انست که در خطبات باعلی کلمات اهل فصاحت و بیان از قلم اسهل از کلشیئی از ید او جاری گشته و هرگاه کل حجت صاحب این مقام یک خطبه از آنچه ظاهر گشته بوده کافی بود کل را و حال آنکه کل می بینند و میدانند که کل علما بعد از ملاحظه کتب و تفکرها بچه مشقت ها یک خطبه انشاء میکنند و اخر الامر بعد از آنکه در مقابل این خطبات عظیمه میگذاری بمثل صبیان په په میگوید خداوند حکم کند ما بین کل بحق هرگاه علما اعراض از این امر نمی نمودند ظلمی بر احدی واقع نمیشد و حال آنچه واقع میشود ذنب ان بر ایشان است الی یوم المعاد و ثالث از شئون حقه ظهور علم صاحب این مقام است که مقامات غیبیه عالیه را بکلمات مختصره بیان نموده بشانی که از احدی از علما این قسم بیان صادر نشده و هرچه نوشته بدلیل حکمت

که اعظم ادله منصوصه است محکم نموده و در اغلب مقامات ذکری از دلیل موعظه حسنه و مجادله ننموده تا آنکه مردم را از وقوف در این حدود بعیده ترقی بملا اعلی دهد و هر کس از اولی الالباب که شرح سوره بقره و صحائف و جواب سؤالهای اهل علم را مشاهده نموده یقین بانچه اشاره شده نموده مطالبی که علما در مباحث عدیده ذکر نموده اند در کلمات بدیعه بوجه اتم مختصر از صاحب ایات ظاهر گشته که کل اهل علم اقرار باین من قدیم من الله العظیم نموده اند و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ ایات و علوم نکرده بل بنور الله صدر ان منشرح بعلم الهیه شده و حکم تبدیل را بشان بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب الله اکثر من ان یحصی نازل شده چنانچه کلمه ای که مقام ان تانیث است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرموده فی قوله و بکلمة منه اسمه المسيح و در مقام صفت مؤنث لاحدی الکبر نازل فرموده فی قوله جل و علا و انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر و اذن فرموده از برای هر کس که اراده نموده قواعد الهیه را لمن شاء منکم ان یتقدم ای بقواعد الهیه او یتاخر ای بقواعد قوم اذ انهم کانوا قوم سوء جاهلین و چنانچه نازل فرموده بخلاف قواعد کل اهل علم این کلمه را ان هذان لساحران تا آنکه کل بیقین بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندی است نه وضع غیر اهل بیان بل همین قسم که عوالم ترقی نموده کلمات و اعراب هم ترقی نموده چه قریب است که یومی طالع شود که ایات الله بغير قواعد و اعراب مصطلحه بین قوم قرائت شود رب عجل فی فرج ال الله بفضلک

انک ذو من قدیم و بعد از انکه عالم با اشارات خفیه ملکیه شدی بدانکه امروز در طایفه اثنی عشریه اختلاف بنهایت رسیده بعضی باسم اصولی مشهور و حق را بعد از عمل بظن که مجمع علیه ایشان است با خود میدانند و بعضی باسم اخباری مشهور و حق را بعد از حجیت غیر عقل لامع با خود میدانند و بعضی باسم مرحوم شیخ احمد بن زین الدین قدس الله تربته مشهور و حق محض خالص را با خود میدانند و حال انکه قشری از کلمات ان موحد بزرگوار را درک نکرده اند و بعضی باسم صوفیه مشهور و باطن شریعت را برید خود میدانند و حال انکه از باطن و ظاهر هر دو محجوب و دور افتاده اند بلکه محض طریق ظلمت و شرک را اختیار نموده اند من حیث لا یعقلون و شکی در هر یک از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات ما لا نهاییه در میان ایشان هست بحدی که بعضی بعضی را تکفیر مینمایند اگرچه غیر این چهار فرقه مشهوره هم بعضی خود را رئیس و اصل فرقه گرفته اند مثل صدرائیون و اشباه ایشان و هر یک خود را حق محض و ما سواى خود را باطل محض میدانند چه محبوب تکلم نموده شاعر عرب و کل یدعی و صلا بلیلی و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا انبجست دموع من خدود تبین من بکی ممن تباکی و شکی نیست که حکم حق محض در میان کل این اختلافات فرقه اثنی عشریه یکی بوده اگرچه اهل غیر ان هرگاه لِحِبِ اللّٰهِ حِرْکَتٌ نَمُوْدَةُ اَنْدُ و جِد و جِهْدِ خُودِ رَا نَمُوْدَةُ اَنْدُ مَصَابُ بُوْدَةُ اَنْدُ اَمْرُ کِهْ بَايْنِجَا خْتَمُ شُدُ اَز سَبِيْلِ فَضْلِ اِمَامِ غَايِبِ عَجَلِ اللّٰهِ فَرْجِهْ عِبْدِيْ اَز عِبِيْدِ خُودِ رَا اَز بَحْبُوْحِهْ اَعْجَامِ و اَشْرَافِ مَنْتَخَبِ اَز بَرَايِ حَفْظِ دِيْنِ فَرْمُوْدَةُ و عِلْمِ تَوْحِيْدِ و حِکْمَتِ حَقِّهْ کِهْ اَعْظَمِ کُلِّ خَيْرَاتِ اَسْتِ بَاوْ عَطَا فَرْمُوْدَةُ و چُونِ هَر زَمَانِ کِهْ اَهْلِ اَنْ بَاعْظَمِ اَيَاتِ مَا بَيْنِ خُودِ اَفْتِخَارِ مِيْنَمُوْدَةُ اَنْدُ

نفسی هم که مبعوث بوده باعظم ان ایه در میان قوم باید مبعوث گردد که اولو الالباب در مقام تصدیق باو توقف ننمایند و شبهه نیست که در این زمان شرف علما بعلم نکات قران و احادیث و شرف عرفا بدقایق بواطن ملا اعلی بوده و هست و لاجل این فرض است که عبد منتخب از مابین قوم باعظم این آیات که علم باطن باطن و فصاحت ظاهر باطن باشد مبعوث گردد که حجت بر کل علما و عرفا تام و کامل باشد و هر فطن دقیقی که در آیات و کلمات مشاهده نماید امر را اظهر من الشمس فی نقطه الزوال مشاهده مینماید و هر ادیب ذی نظری که در فصاحت آیات مشاهده بطرف اهل بیان نماید امر را در مقام حق الیقین بل عین الیقین می بیند امروز بعد از طلوع قمر لایح از طرف مشرق که در حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر باتباع ان شده بر کل فرض است طاعت و محبت او و اطاعت احکام ان و همین است دین خالص خداوند احد هر کس میخواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هر کس هم میخواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجت خداوندی بالغ است بر کل عالم الا یا ایها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا ذا اعرفه بنفسي من احبني فقد احب الله و رسوله و اولیائه و من جهلني فقد جهل الله و رسوله و اولیائه و کفی بذلك لنفسی فخرا و کفی بالله علی شهیدا و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی است که مشاهده نموده بانکه دیده راس مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر با رؤس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حب از دم ان جناب شهید نوشیده و از برکت دم ان حضرت است که صدر ان بمثل این آیات متقنه و مناجات محکمه منشرح گشته الحمد لله الذی

اشربني دم حجه و جعله حقيقة فؤادي و لذلك قد نزل علي البلاء بامضائه فانا لله
و انا اليه راجعون و ان بمثل ذلك فليعمل العاملون

باب الثالث

في معرفة الله و معرفة اوليائه بما امر الله عز و جل بدانکه اصل دين معرفت الله است
و کمال معرفت توحيد است و کمال توحيد نفی صفات و اسماء است از ذات
مقدس او و کمال نفی ورود لجه احدیت است بعلم قطع و مشاهده وصل جود ان و
حقیقت این مراتب ایه الله وحده است که بان عرفان و ایقان بوجود حضرت رب
العزة حاصل است و بدانکه ذات قدیم ظاهر ان نفس باطن او است و کینونیت ان
نفس ذاتیت او است و لم یزل بوده و وجودی از برای شئی نبوده و حال هم
بحالت ازل هست و وجود شئی در و تبه او نیست و هر شئی که اسم شیئیت باو
اطلاق شود سوای ذات الله خلق او است و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا که
معرفت فرع وجود و اقتران است و ما سوای ان وجودی در رتبه ان ندارند چه حد
انکه باقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدس او
و احدی توحيد نکرده خداوند را غیر از ذات مقدس او و هر کس ادعای معرفت او
را نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن و حادث است و هر کس
ادعای توحيد او را نموده مشرک است بشهادت نفس خودش که ممکن نیست
اقتران با او و ممکن نیست جعل اسم و وصف از برای ذات او و دلیل و سیلی
نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل دلیل ذات او ذات او بوده و ممکن
ممتنع است که دلیل او واقع شود هر کس که توحيد ظهور ان نماید بذاته لذاته

متلجج شده بغایت فیض امکان و هر کس که ممکنات را دلیل معرفت او گرفته
محبوب مانده از فیض غایت ابداع لنفسه بنفسه و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و
اجل و اکرم است از اینکه بخلق خود شناخته شود بل ما سوی الله معروفند بوجود او
و قائلین بوحدهت وجود مشرکند بشهادت خود وجود لاجل آنکه وحدتی که اثبات
میکنند فرع وجود اثنین است و الا نفی اثنین و اثبات وحدت از چه مقام است و
هم چنین اشخاصیکه علت وجود ممکن را ذات حق و بربط فیما بین قائل گشته
کافرنند لاجل آنکه علت فرع اقتران با معلول و بربط فرع وجود اثنیت است و هر دو
مقام باطل محض است بل حق واقع ذات حق است و خلق ممکن و شئی سوای
خلق ممکن معقول نیست و لم یزل حق حق است و معروف شئی نیست و لا یزال
خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست و از انجائی که خداوند قدیم خلق را
بجهت عرفان قدرت متجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علت همین امر
فرموده خلق فرموده مشیت را لا من شئی بعلیت خود مشیت بلا کیف و لا بیان و
بعد از ان خلق فرمود کل اشیاء را بعلیت او و ممکن نیست خلق شئی که حرف
شیئیت بر او وارد شود الا بهفت مرتبه از امکان که اقل ان در حق ممکن ممکن
نیست و ان هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است و هر
کس اعتقاد نماید که خداوند خلق نموده شئی را بی علیت این مراتب سبعة بنص
حدیث کافر است و اول ذکر شئی بلا تعلق ذکر شیئیت وجود مشیت است و حین
تعلق وجود شیئیت اراده است و حین ذکر معا قدر است و ظهور این ثلاثه رتبه قضا
است و در این مقام فرض است بر کل ممکنا اعتراف ببدای حق سبحانه و تعالی
لاجل آنکه بدائی نیست بعد از قضا و ثابت است حکم اذن و اجل (و) کتاب بعد

از امضاء بل حقیقت ابداع و سر اختراع وجود این سبعة در عالم غیب و شهود است که ظهور چهارده نفس مقدس بوده باشد و سبحان الله عما یصفون یشرکون و بدان ای سائل که حکما دلیل بر وجود صانع و عرفا بر وحدت او در کتب خود ذکر نموده اند و کل مردود است بشهادت ادله ایشان که ممکن است و ممکن نیست دلیل ذات ممکن باشد بل هرگاه احدی بنقطه حقیقت ناظر و کشف سبحات و اشارات را نماید بالبدیهه یقین میکند که ذکر دلیل احد و اثبات توحید بغیر وصف خداوند اعظم کبایر و اکبر مکاره میباشد بل نیست دلیلی نزد من بر وجود و توحید او غیر او و غیر ذات او نشناخته است احدی او را و کل وصف موجودات مردود بنفوس ایشان است چه عظیم جرئت نموده مبین حق الیقین در ذکر صفات ثبوتیه و سلبیه و محجوب گشته از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام بنفی صفات بل اقل از حرفی از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله بیان نکرده و مطلع نشده هرگاه بوحدت اقرار نموده ذکر ثمانیه از چه راه و هرگاه اقرار نموده از توحید محجوب گشته بل نیست فی الحقیقه از برای ذات مقدس او وصفی سوای ذات او و صفاتی که اهل بیت عصمت ع بیان نموده اند بنص کلام حضرت رضا علیه السلام لاجل مکنسه اوهام است و خداوند همیشه عالم بوده و معلومی نبوده با او و علم او ذات او است و هر کس اراده معرفت علم او و کیفیت انرا نموده کافر است زیرا که ممکن نیست معرفت او از برای احدی و لم یزل قادر و سمیع و بصیر بوده و مقدوری و مسموعی و مذکوری با او نبوده عالم است بکل شیئی قبل از وجود شیئی چنانچه در خطبه اول کتاب رشحی از بحر حقیقت بیان شد و ذکر نفی فرع اثبات است و خداوند منزّه است از کل ما سوای خود و کل صفات ذکر وجود مشیت او است و کل اسماء اسم

اراده او است و او است مقدس از ما سوای خود بذاتیت خود و استغفار میکنم بسوی او از ذکر ما سوای او نزد ساحت قرب او و سبحان الله عما یصفون و بعد از آنکه مشاهده نمودی که سبیلی نیست بسوی معرفت خداوند رحمن نه بوصف نه بیان و نه باسم و نه بعرفان و نه بعجز و نه بحقیقت امکان لاجل آنکه ماسوای او قبل از وجود معدوم صرف بوده اند و الان هم با او احدی نیست و در رتبه او کل معدوم صرفند و بعد از وجود ممکنات وصف نفس خود را در امکان بامکان فرموده و فرض است بر کل عالم عبادت ذات مقدس او وحده وحده لا اله الا هو بوصفی که نازل فرموده در قران و تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و بدانکه اصل معرفت بشئون علیت فعل هفت مرتبه است که فرض است بر کل اقرار باو و کامل نیست معرفت بغیر او و مقبول نیست اول ان الا باخر ان و ان بر سبیل حقیقت بتفصیلی است که حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام تأکید و امر بجابر فرموده و اصل حدیث بالعربیه اینست علی ما روی فی کتاب انیس السمراء قال حدثني احمد بن عبدالله قال حدثنا سليمان ابن احمد قال حدثنا جعفر ابن محمد قال حدثنا ابراهيم بن محمد الموصلي قال اخبرني ابي عن خالد عن القاسم عن جابر بن يزيد الجعفي عن علي بن الحسين عليهما السلام في حديث طويل ثم تلى قوله تعالى فاليوم ننسأهم كما نسأ لقاء يومهم هذا و ما كانوا بآياتنا يجحدون وهي والله آياتنا وهذه احدها وهي والله ولايتنا يا جابر (الی ان قال) يا جابر اوتدري ما المعرفة المعرفة اثبات التوحيد اولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الاركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا وهو قوله عز وجل قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد

کلمات ربی ولو جننا بمثله مددا وتلی ایضا و لو انما فی الارض من شجرة اقلام
والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یا جابر
اثبات التوحید ومعرفة المعانی اما اثبات التوحید فمعرفة الله القديم الغیب الذي لا
تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر وهو غیب باطن کما سنذکره
کما وصف به نفسه واما المعانی فنحن معانیه وظاهره فیکم اخترعنا منور ذاته
وفوض الینا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء ونحن اذا شئنا شاء الله واذا اردنا
اراد الله ونحن احلنا الله عزوجل هذا المحل واصطفانا من بین عباده وجعلنا حجته
فی بلاده فمن انکر شیئا ورده فقد رد علی الله جل اسمه وکفر باياته وانبیائه ورسله
الحديث هرگاه بخوایم که حرفی از این حدیث را بانچه او بر او است من حکم
الله شرح شود بحرهای عالم اکوان کلا فانی میگردد قبل از آنکه حرفی از ان بیان
شود چونکه انشاء این کتاب لاجل اعتقاد اولی الالباب است که از ارض سبحات
بتجلیات سماء جلال فایز گردند و سواى دلیل حکمت که دلیل موصل بیقین است
دلیلی دیگر اراده بذکران نشده کلماتی ربانی لاجل اعتقاد کل ذکر و بیان میشود تا
کل بمقام لقاء محبوب لایق شوند بدانکه اصول معرفت هفت رتبه است اول
معرفت الله که اشاره به بیان شده و آیاتی برای عارفین در خطبه اول و باب ثانی
ذکر شد که کل علم بقطع و منع از نقطه وصل بفصل حاصل نمایند و مقامات
توحید اربعه راجع بنفس توحید است هر کس بحقیقت توحید نماید عمل
بمقامات توحید نموده و اکثر خلق در مقام توحید عبادت مشرک و در مقام توحید
فعل کافر گشته اند من حیث لا یعقلون بدانکه ذات وحده وحده لا شریک له
مستحق عبادت است لا غیر او و هر که عبادت نماید ذات او را باو بدون توجه

بشیئی بخلق او و بدون تمنا از برای جزاء غیر او بتحقیق که عبادت کرده است خداوند را بشانی که در حق امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته لن یوصف و لن یعرف و لن یعبد بود و هست و عبادت احدی لایق ساحت عز او نیست و این مقام غایت عطیه الهی است بعد که هرگاه وارد شود کل را در ظل فضل او مشاهده مینماید و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا احدی از الاله را سلام الله علیهم در مقام عبادت توجه نماید کافرگشته و عبادت نکرده خداوند را و هرگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را یا بخواند او را هر اینه محجوب از عبادت خداوندی شده و لایق ذات او نیست بل سبیل عبادت این است که او را عبادت نماید بوصفی که خود نفس خود را فرموده بلا ذکر شیئی سواه و هرگاه حکم محکم از برای عابدین بنار جهنم فرموده بود حق بود بر عابد که او را باستحقاق ذات خود عبادت نماید و راضی بنار شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است و رضوان اول عطیه ئی است از جانب معبود از برای مؤمن خالص و سبحان الله عما یشرکون و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالقی غیر او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض بخلق در کل شیئی بیرون رود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شیئیت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده بعلیت خصال سبعه باختیار خود شیئی و فرقی در خلق حقایق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امر الله سواى این دو امر است و این امر اوسع از ما بین سماء مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوایل است و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات کلشیئی را عالم است و بر سبیل اختیارات کل را خلق میفرماید و جزا

میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی را بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده و حال آنکه کل را بر سبیل محبت خود و اولیاء خود خلق فرموده و بعد ذلک قضا را بامضاء ایشان جاری فرموده تا کل نصیب خود را اخذ نمایند و در چهار مشهد امر باراده خود از خلق اشیاء فرموده و عهد گرفته تا آنکه احدی را بر او حجتی نباشد در ذر اول عهد الوهیت خود را از کل گرفته و در ذر ثانی عهد نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و اله را از کل گرفته و در ثالث عهد ولایت ال الله را محکم فرموده و در رابع عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده و کل را باختیار و اختیار را بنفس اختیار خلق فرموده و احدی سوای اختیار خود مالک عملی نمی تواند شد و بر کل فرض است اقرار بتوحید ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه خداوند واحد احد مستحق است و خلق را سبیلی در معرفت توحید نیست نه باقرار و نه بعجز. بل بر کل فرض است مشاهده آیات اربعه در نفسی که خداوند عالم نسبت بنفس خود داده و اتم اقوال در مقام توحید افعال کلمه لا حول و لا قوة الا بالله از خزاین غیب نازل شده و اینکه در السنه بعضی از معاندین شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه - و قائم مقام علم او در مقام عبادت توجه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینمایند و ان حضرت را خالق میدانند محض کذب و افترا است و معتقد این مطلب کافر و مشرک است باجماع بل ان بزرگوار و قائم مقام علم او را اعتقاد همان است که در مقام توحید بیان شد و ان حضرت و ال اطهار او را سلام الله علیهم محال معرفت و اصل مشیت و قائم مقام هویت و منتهی مقام صمدانیت معتقد هستند و ال الله را سلام الله علیهم در این مقاماتی که اشاره شد عباد مکرمون میدانند که اراده بامری نمیکند

الا بارادة الله بل مشیت ایشان در هر مقام نفس مشیت الله و اراده ایشان در هر مقام نفس ارادة الله بل ارادة الله نفس اراده ایشان است و قول باینکه اراده صفت ذات است کفر محض است بل اراده عزیمت بر مشیت است که خلق اول است و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیاء بداند کافر است چه استقلالاً اعتقاد نماید چه غیر استقلالاً و استغفار میکنم بسوی خداوند واحد احد از آنچه بیان نمودم در ذکر مقامات توحید زیرا که غیر از ذات مقدس احدی قادر بعلم و حقیقت توحید نیست و کافی است او و علم او از برای اقرار عباد بتوحید او و او است علی کبیر ثانی معرفت معانی است و از برای این مقام خداوند واحد احد مقامات ما لا نهاییه مقدر فرموده بل از برای هر اسمی معنی جعل فرموده و اصل ایقان بمعانی و اذعان بکل مقامات ان اقرار بمحمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است بانکه ان اول مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام بمقام خود در اداء و قضاء از بداء و امضاء و مثل او در عالم در علم خداوند و شبه ان در ابداع و اختراع ممکن نیست بل کل ان قدرت بمثل وجود ذکر اول که مشیت باشد تعلق میگیرد بعینه مدد حضرت رسول صلی الله علیه و اله میباشد و مثل ان در صور علین ممتنع بل در صور سجنین هم وهم راجع بنقطه اول میگردد و ممتنع است و خداوند عالم در هر شان بکلشیئی قادر و عالم بوده و هست و از برای معرفت ان حضرت روحی فداه - هفت مقام اصل است که حقیقت خصال سبعة نازله در الواح کتاب حق بوده باشد اول مقام نقطه بدئییه است و در این مقام اول ان عین اخرا ان است و ظاهر ان عین علانیه ان اذ لم یزل بوده بامر الله و بدء و ختم از برای او مذکور نیست صرف

هویت و ایت احدیت است که دلالت میکند لنفسه بنفسه لله الاحد الفرد الذي لا اله الا هو و از برای احدی در این مقام نصیب در معرفت ان شمس ازل نیست بل حدود و اشارات و اسماء و صفات از ساحت عز او مقطوع و از جلالت علو او ممنوع است و او است در این مقام امکان بلا مثل و شبه و اهل بیت عصمت سلام الله عليهم در این مقام نزد ان سید اکبر ذکری ندارند و همه عبید محض و آیات رقیه هستند از برای ظهور جلالت ان بزرگوار و غیر از خداوند عالم در این مقام نشناخته است او را احدی بل در امکان غیر این بیان ممتنع است و این جهت اعلای مشیت و بطون او است لا يعلمها الا الله جاعلها و سبحان الله بارئها عما يشركون و ثانی مقام نقطه امکانیه است و ان حضرت در این مقام اول مذکور و ادم بدیع است که مقام تعیین نقطه اول باشد و در این مقام بنفس و ذات و ید و وجه و عین و سمع و بصر و جمیع اسماء فعلیه در حالت انتساب الی الله مذکور است و اهل بیت عصمت سلام الله عليهم در این مقام بنحو ذکر امکانی در نزد ان جناب مذکورند و ما سوی را نصیبی از عرفان این مقام نیست و در این مقام کسی ان حضرت را نشناخته است الا الله وحده و سبحان الله عما يصفون و ثالث مقام نقطه فصلیه است و در این مقام ان حضرت باب فیض است از برای ال الله سلام الله عليهم و اهل عصمت طائفند حول ان بزرگوار و نشناخته است در این مقام رسول الله صلی الله علیه و اله را الا الله بما هو علیه و اهل عصمت سلام الله عليهم بما هم علیه و ما سوی را حظی در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الهیه نیست و صلی الله علیه کما هو اهله و الحمد لله رب العالمین و رابع مقام نقطه وصلیه است و در این مقام ان حضرت قطب عالم فؤاد و سر عالم ایجاد است که خداوند عالم او را

مبعوث فرموده بر کل و از برای انحضرت در این مقام علم بدایت فرض است و اعتقاد بنهایت کفر و ال الله سلام الله علیهم در این رتبه ال ان حضرت و مضمینی از ان ضوء و اغصان ان شجره مبارکه هستند و ما سوی را حتی الانبیاء در این مقام ذکری و نصیب عرفانی نیست و سبحان الله عما یصفون و خامس مقام نقطه حقیه است و در این مقام کل انبیاء و اوصیاء مخلوقند از نور ان نیر اعظم و در این مقام اول مجیب در عالم ذر ان جناب است لا غیر و کل مذکورند بذکر ان حضرت روحی فداه و ان غنی است از کل ما سوی خود بالله سبحانه و هو العلی العظیم و سادس مقام نقطه اصلیه است و در این مقام کل انوار طائفند حول ان حضرت و مؤمنین از سنخ انسان و ملائکه شئون فیض ان حضرتند و این مقام کثرت و ذکررتبه اجل است که سادس مراتب فعل است و حدیث کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین در این مقام است که مؤمنین از سنخ انسان عارف به نبوت انحضرت میشوند و نصیب خود را از اقرار بجلالت ان فرد متوحد اخذ مینمایند و سبحان الله بارئه عما یصفون و سابع مقام نقطه کونیه است که بر کل اشیاء فرض است حتی الذرة فی الجماد که اقرار بنبوت ان حضرت نماید از یوم بعثت ان حضرت که بعد از چهل سنه است از یوم ظهور بامر الله طالع شد و نزول جبرئیل علیه السلام و حکم وحی و کتاب و امر بثواب و نهی از عقاب در این رتبه است که ممکنات از مبدء بمنتهای بعد رسیده اند و فرض جهاد در این رتبه است که غیر مؤمن بان جناب پیدا میشود و بر هرکس معرفت این مراتب سبعة بایات مودعه در ان فرض است و مقبول نمیشود اول ان الا باخر ان که یقین نماید بیوم بعثت ان حضرت بعد از افول اربعین و ان حضرت در این مقام افقر از کل موجودات و بشری است مثل خلق انسان و لوازم

مقامات این رتبه اعز من ان یذکر و اعظم من ان یکتب است و همینقدر در مقام اعتقاد یقین کامل کافی است بل فرض است بر کل نفوس که ایمان آورند بان حضرت چنانچه ان حضرت بر او است از فضل الله اگر چه نتوانند ادراک نمایند بل فضل او را فضل رب العزة بر کل موجودات مشاهده نمایند و سبحان الله عما یصفون ثالث معرفت ابواب است و در این مقام فرض است بر مکلف اقرار بوصایت امیر المؤمنین علیه السلام نماید در این عالم بلا فصل شیئی سوای نفس مقدس او و کل مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض است بشرطها و ارکانها و ان اینست که در کل این مقامات ذات مقدس حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله علیه و اله بدانی بل ولایت مطلقه ان سید اکبر نفس وصایت او است از برای محمد صلی الله علیه و اله و کنه معرفت ان حضرت را احدی غیر از خداوند احد و سید اکبر رسول الله صلی الله علیه و اله ادراک نکرده است و او است باب مطلقه الهی که احدی از کلمه ابداع موجود نمیشود الا باذن و نه حرفی الی الله رافع می گردد الا بحکمه و معرفت ان حضرت نفس معرفت رسول الله صلی الله علیه و اله است بل کلمه توحید و شهادت بنبوت نفس اقرار بولایت ان حضرت است بحکم ان الذات لا یعرفه غیره و ان الملك یدوم فی الملك و لا یوحده غیره و ان معرفة الله کان نفس معرفته لم یزل بلا ذکر شیء و لا وصف حکم و همین است دین خالص خداوند که عبد اعتقاد نماید که ان حضرت بنده ئی است مخلوق و مرزوق و از برای او حیاتی نیست الا باذن الله و هرکس سوای عبودیت مطلقه در حق ان حضرت اعتقاد نماید شکی نیست که کافر است و کل کلمات ان حضرت در معارف و رتبه نفس خود راجع باین نقطه عدل است و ان

حضرت روحی فداه بوده است قمص نور و بیت ظهور و ایه معبود و علانیه احمد صلی الله علیه و اله بل کان هو هو بعد ما کان لا هی هو و لا هو غیرها فسبحان الله موجدہ عما یصفون همینقدر که عبد ربی از برای ان حضرت اعتقاد داشته باشد بیقین بعد هر وصفی غیر رتبه احمدی صلی الله علیه و اله که وصف نماید از برای ان حضرت لایق و صدق است بل کل وجود در نزد ان حضرت چه در حال حیات و چه در حال ممات معدوم صرفند و اگر مذکور شوند بمثل خاتمی است که درید ان حضرت باشد و او است فوق نعت قائلین و وهم مدرکین و او است که صبر نمود در دین خدا و هر چه از اعداء الله وارد شد تحمل نمود تا انکه بدرجه شهادت ازید کافری فایز گردید انا لله و انا الیه راجعون و صلی الله علیه کما هو اهله انه هو العلی الکبیر رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند و مراتبی که در معرفت معانی مذکور شد بما هو هو در این رتبه فرض است و اسماء مقدسه ایشان که مرایای بیان است اینست الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدیقة صلوات الله علیهم اجمعین و این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شان قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و اله بوده اند چه در اداء و چه در قضا و چه در امضاء و چه در بداء و مشیت ایشان در هر مقام نفس مشیت امیر المؤمنین علیه السلام است بل ایه و ما یشاؤون الا ان یشاء الله در حق ایشان صادق است بحب الله و رضائه چگونه قلم بذکر وصف ایشان متحرک گردد و حال انکه

بنفسه شاهد است بعدم صرف در رتبه ایشان و بر معتقد بال الله سلام الله علیهم فرض است که نسبت احرف لا اله الا الله را بالنسبه بکل موجودات یکی داند و در مقامات خود ایشان رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث وارد است مثل فضل حسن بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان صاحب العصر علیه السلام بر سایر ائمه صلوات الله علیهم و فضل احرف ثمانیه بر ورقه مقدسه از شجره اولیه که فاطمه صلوات الله علیها بوده باشد و این مراتب بواسطه قرب بفعل الله است و بغیر از خداوند عالم محصی احدی نیست و اعتقاد برجعت ایشان رکن اعتقاد بایشان است و امروز به اراده بقیة الله امام عصر علیه السلام است وجود کلماتی که بر او واقع شده است و اعتقاد بغیبت ان هم مثل اعتقاد برجعت است و اعظم علامات رجعت ظهور جسد امیر المؤمنین (ع) است بر قمص شمس اگر چه حال هم هست ولی حجاب بر عیون خلق است و یوم قرب ظهور ببرکت ان شمس حقیقی کشف غطاء از کل ابصار انشاء الله خواهد شد و مراتب تفصیل این رتبه ما لا نهاییه بما لا نهاییه لها فرض است و بر خداوند بیان و الهام و بر عباد تسلیم و ایقان است و کافی است این اشارات جلیه از برای معتقد بال الله سلام الله علیهم و نیکو نصیر است از برای عبد عصمت و توکل بایشان و کفی لنفسي و لانفس المؤمنین ال الله وکیلا خامس معرفت ارکان است بمثل مقاماتی که در رتبه معانی ذکر کرده شده و مراتبی که لازمه این مقام است و در این رتبه ایقان بوجود کل انبیاء و اوصیا و آیات و کتب ایشان فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه حقایق افئده انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق گشته است و مدل علی الله هستند بها و بنورها و ارکان این سلسله در نبوت چهار پیغمبر اولی العزم است که

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بوده باشند و رتبه امامتی که در حقایق ایشان است در نزد امامت ال‌الله سلام الله علیهم معدوم صرف است و در هر عصر فرض است وجود ارکان چنانچه از بعثت رسول الله صلی الله علیه و اله الی ایام رجعت چهار پیغمبر ارکان قبول فیض بوده اند و ان عیسی و خضر و الیاس و ادیس علیهم السلام است و همگی اخذ فیض از امام زمان علیه السلام مینمایند و اقرار بایشان از اصل دین است و مراتب اقرار باین رتبه زیاده از ذکر و بیان است والله من ورائهم محیط بل هو قران مجید فی لوح محفوظ سادس معرفت نقباء است بدانکه صراط الله در این مقام ممتد است و ایشان اقرب بامامند بواسطه ارکان از کل موجودات و عددی از برای ایشان فرض نیست و بلا وجود ایشان فیض باحدی نمیرسد اقل ان یکی است و اکثر ان الی ثلاثین بل اذا شاء الله اکثر من ذلک هم ممکن است چنانچه الان هم هستند که در خدمت امام زمان علیه السلام مشرفند چنانچه در حدیث وارد است فنعم المنزل الطیبه وما بثلاثین من وحشه و ایشان اقل از طرف عینی از حضور امام عصر عجل الله ایامه محجوب نیستند و بغیر از او ناظر باحدین نیستند و معرفت ایشان بهفت مرتبه مذکوره فرض است ولکن این مراتب سبعة در رتبه ایشان متلجلج است بتلجلج رتبه اخر ارکان در ارکان الی مقام احمدی صلی الله علیه و اله همین قسم امر مستور است و شرف انسان بعلم این مقام است و قرب او بخداوند عالم از جهت قرب بمبدء است چه ممکن است از سر این رتبه که سبقت گیرد احدی بر احدی بلا علم و عمل بل بشرف سبقت وجود و قرب او بحضرت معبود و عقبات این رتبه لا یحصی ولا ینکر است و اعظم علامت معرفت نقبا علم معرفت ال‌الله سلام الله علیهم و عمل است و

ایشان در میان خلقند و با مردم معاشرند و لکن ایشان را کسی نمیشناسد الا بعضی از نجبا که بعضی از ایشان را میشناسند حتی اهل و فرزندان ایشان هم ایشان را نمیشناسند و همینکه فوت یکی ظهور بهمرساند خداوند عالم بر قلب کسی که قابل است القا میفرماید که قائم مقام او گردد و بشرف حضور ان نیر اعظم روحی فداه واصل گردد و ایشان حامل فیضند باذن الله در تکوین و در تشریح و تربیت نجبا با ایشان است و ایشان قادرند بر ایات عجیبه و خوارق بدیعه ولیکن بی اذن امام علیه السلام ظاهر نمیفرمایند و ایشان تدبیر ارض و من علیها را مینمایند باذن امام علیه السلام و رؤیت ایشان لقاء حجت علیه السلام را رؤیت فوادی است که بعینه رؤیت همین عین محسوس است و ایشان در هر ارض که باشند در ارض طیبه مبارکه در حضورند و هرگاه کسی اقرار به پنج رتبه معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی از ایشان را جحد نماید کل معرفت ان هباء منثورا خواهد بود لاجل آنکه خیط معرفت باین نظم حکم شده و عمل عاملی مقبول نخواهد شد الا بمعرفت این رتبه کما هو علیه و هی اهلها و فرض است بر کل عباد که با هر کس در مقام رحمت و محبت حرکت نمایند که مبادا با اهل حرف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان ظاهر شود و معرفت باسم و شخص کل تکلیف کل نیست الا یک نفس زیرا که احدی عالم نیست بلی مبسر است هرگاه کسی از امام علیه السلام اسماء ایشان را طلب نماید و ان حضرت باو القاء فرماید در حالت نوم یا شئون ممکنه حقه که عبد یقین نماید بر صحت ان و هر کس عارف شود نصیب خود را از کتاب این رتبه اخذ نموده و انه لمن العارفين سابع معرفت نجبا است و مهالک این مرتبه لا یدرک و لا یدکر است و نجبا عبادی هستند که بعد از نقباء در رشته وجود فیض

بایشان رسیده و از ایشان بما سوای خلق و عدد ایشان در کلام اهل بیت علیهم السلام معین نیست بعضی از اهل بیان چهل عدد مسطور داشته‌اند ولیکن حق چنین است که عدد معین نیست و ایشان در غیبت امام علیه السلام علمائی هستند که بخلاق احکام الهی را میرسانند و ایشان را از لقای شمس ازل نصیبی مکتوب نشده الا ان یشاء الله ولی در نوم بلقاء حضرت امام علیه السلام فایز میگردند و اخذ احکام الهی را مینمایند و این بزرگواران را کسی با اسم و نسب نمیشناسد بل با ایشان کل خلق محشورند و ایشان میرسانند بکل فیض الهی را بواسطه نقباء در مقام تکوین و تشریح و علامت معرفت ایشان اهل نسبت بکلمه ئی هستند که اخف ان در امکان ناطق نیست بل عدد حرف هاء که سر حروف و مقام توحید است عدد ان کلمه طیبه است که نفس ظهور هاء است در مقام حروف و امروز این مقربان منظر اعلی محجوب هستند از نظر مردم بل بعضی از ایشان را هم بعضی از شیاطین انس در مقام جحد و طعن بیرون آورده اند من حیث لا یعملون و اکثر مردم از رجال و نساء طایفه اثنی عشریه بواسطه بی عرفانی این رتبه داخل دوزخ خواهند شد و هرگاه نفسی کل مراتب سته را اعتقاد بیقین نماید و در این مرتبه از مقامات سبعة مذکوره نقطه فصلیه را جحد نماید در مقام معرفت یکی از نجباء کل اعمال ان باطل و هباء منثورا است بل معرفت الله در مقام ظهور تمام نمیشود الا بمعرفت این سبعة و همینقدر که عبد این مراتب را یقین نمود و اخذ تکالیف خود را از کسی نمود که مؤید من عند الله است بران خوفی نیست که انشاء الله بالقطع مغفور است و بر کل فرض است که کل مردم بر سبیل حب حرکت نمایند که مبادا در مقام جحد یکی از این مقربان وارد شوند و جحد یکی از ایشان جحد کل است

ومعرفت در باره یکی از ایشان معرفت در باره کل است و ایشان رجال حفظه روایات امام علیه السلام میباشند که رد ایشان رد خداوند عالم است و طاعت ایشان طاعت او است و در مقام اخوت بر کل فرض است که هرچه از برای نفس مؤمن خود راضی میشود از برای برادر خود هم که در ذر رابع با او است راضی شود و اخوت نیست فیما بین کسی که ذر رابع را انکار نماید بل فرض است بر مصدق که بحلم خود منکر را معتقد باین اصل محکم که جزء اصول دین است گرداند و سلوک عبودیت و سیرالی الله در صحیفه حرمین مفصل ذکر شده سزاوار است بر کل که طالب ترقی هستند بان عمل نمایند و مختصر نقطه سلوک از برای کل اینست که لله و فی الله در کل شان حرکت نمایند و معرفت این امر بغایت صعب و عظیم است چه بسا شخصی با اعتقاد خود لله حرکت میکند و معذک کافر است و لاجل عناد با خداوند در واقع حرکت نموده مثل اعمال جماعت سنت که با اعتقاد خود لله میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجه بخداوند نیست بل بجبت و طاغوت است چنانچه نص قرآن است که میگویند ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشان را در قرآن نازل فرموده و مثل ایشان اشخاصی که شیخ منفرد در مقام توحید رحمة الله علیه و قائم مقام او و محبین او را جحد و سب مینماید اگر چه با اعتقاد خود لله مینمایند ولیکن شیطان حق را باطل بنظر ایشان جلوه داده و بنص حدیث ناصبی کسی است که شیعیان ما را جحد کند و شکی نیست نزد اولی الالباب که ان متوحد بيمثل شيعه خالص است و حکم اشخاصی که جحد بشیعیان ال الله مینمایند در رجعت ایشان انشاء

الله ظاهر خواهد شد و امروز حکم ایشان در معاشرت بمثل حکم دم معفو است و خداوند کافی و شاهد است کل را و هو العلی العظیم

باب الرابع

في بيان المعاد لله عز وجل وصيت ميکنم در این کتاب کل را که از عدل خداوند ترسیده و جحد مقربان ملاء اعلی را امر سهلی نگرفته و بحکم قران یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً حفظ لسان را نموده که حیات دنیا نزد حیات آخرت بلا ذکر است و در روز قیامت بحق خداوندی که شریک ندارد اشد عذاب و اعظم عقاب از برای اشخاصی است که رمی میکنند بسوی اهل معرفت ال الله سلام الله علیهم بکلمات شیطنیه بل در این عالم هرگاه مشاهده حکم خداوند را نمایند در حین جحد و رد باتش عدل میسوزند چنانچه خداوند عالم اشاره فرموده لو تعلمون علم یقین لترون الجحیم ثم لترونها عین یقین ثم لتسالن یومئذ عن النعیم و اولئک هم اهل النعیم فی الدنیا و الاخره و اولئک هم الغافلون حقا ای ملاء بزرگان دین و علمای اهل یقین بترسید از حکم این ایه شریفه در هر شان و ان جهنم لمحیطة بالكافرین و خداوند عالم در هر شان علیم و شهید است و او است غنی مطلق و استغفار میکنم بسوی او چنانچه من مستحقم و او است عطوف رحیم و بدان ای سائل که اصل دین معرفت سبعة ماموره در حدیث است و احکام معاد و آخرت هم در ظل ان مسطور است بل این هفت رتبه معرفت حکم هفت مرتبه جنت مقدسه است و احکام معاد در نشاه آخرت است و تکالیف ان عالم بمثل تکالیف این عالم است الحرف بالحرف و ایقان بمعاد و حشر اجساد و اجسام و

مقاماتی که خداوند عالم بعد از موت مقدر فرموده از جزء ایقان بمعرفت خداوند است و هرکس جزئی از جزئیات شریعت مقدسه که تکلیف این عالم است و حرفی از مقامات عالم آخرت که تکلیف نشاء بعد از موت است انکار نماید بمثل انست که انکار وحدانیت خداوند را نموده و اقرار بکل شئون اینعالم از معراج و مقامات منصوصه در ان و احکامی که وراء ان فرض است در کل مقامات مثل اعتقاد بتوحید واجب است و اعتقاد بمعراج ان حضرت بجسمه و لباسه و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد بحدیث وارده از حمیرا هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج بملکوت سموات و ارضین فرموده مع انکه بجسمه در مقام خود بوده و بیان این مطلب و ذکر معاد و شبهات فلاسفه و حکما در صحیفه شرح دعاء غیبت شده همین قدر که انسان ناظر بقدره الله و فعله باشد تصدیق باین امور بحقیقته علی الیقین مینماید اگرچه ادراک نتواند نمود و قائل بعود ارواح بدون جسم از عدم معرفت بذات اقدس حضرت رب العزة است و اینکه در میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس الله تربته قائل بعود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از طلاب علمی است که درک کلمات ان قطب عالم فؤاد را نکرده بل ان مستقر بر کرسی وحدت در جنت رفر ف بین یدی الله بری است از معتقد باین قول بل قائل است بمعاد کلشیعی بعلمی که احاطه کرده است کتاب الله الفؤاد فی مقامه و العقل فی مقامه و النفس فی مقامه و الجسم بالثلاثة فی مقامه و من عدل عن ذلك فیکون من المشرکین و بدانکه یقین بوجود جنت و نار هم فرض است و در هر دو خلقی هستند ما شاء الله که قبل از وجود این دوره بدیع بعد

از بعث و حشر داخل مقامات خود شده اند و اصل جنت و الاء ان از نور حضرت سید الشهداء (ع) مخلوق شده و کسیکه عارف بحق ان حضرت باشد خود را در جنت می بیند و بالاء ان متنعم است اگرچه در این عالم باشد و توهم نمائی که این اشاره امر باطنی و موهوم است لا والله بل در حقیقت هرگاه کشف غطاء از دیده تو شود مشاهده مینمائی مقامات جنت را بمثل آنکه مخلوقات اینعالم را مشاهده میکنی هم چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بجاریه هرون نمایانیدند و بحق خداوندی که جانم برید او است از منتهای یقین خود بوجود خداوندی اگر کشف کل غطاء شود از برای من یقینی زیاده نمیشود و می بینم بعلم یقین در این ارض وحدت که نشسته ام کل الاء جنت و مقامات ان را بمثل کسی که در جنت بر ارائک متکئه مستقر است و هرگاه بخواهی اب کوثر را در این عالم حد مشاهده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که والله در حین زیارت و اعتقاد باین امر از عین سلسبیل بید الله در کاس رسول الله صلی الله علیه و اله نوشیده ئی فطوبی لک ثم طوبی لک بل متوسمین از فرقه مخلصه مقامات اهل جنت را میتوانند تمیز دهند بکلمات ایشان و حکم کنند در این عالم از برای ایشان باعمال ایشان ولیکن خداوند گواه است که با وجود این مقامات مشهوده نه این قدر دهر مرا محزون نموده که بتوان ذکر نمود. علمای این عصر حظ ایشان در واقع اقرار بعجز است از عدم فهم کلمات من و معذک واقع شد آنچه که قضا جاری نمود شیاطین انسی که از اتیان یک حدیث عاجز بودند جرئت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند بعملی که سبقت نگرفته بود در امکان ایشان را احدی و هرگاه ناظری بسر واقع مشاهده نماید می بیند که عدد

حروف ید معکوس حامل شد تمام عدد حروف وجه را در جحد بعد از انکه میدانست که هر که یکنفر را بضالت بیاندازد مثل انست که جمیع عالم را بضالت انداخته و قتل نموده و کافی است از برای عاملین شهادت خداوند جبار و بس است رجل ناصر ایشان را در اخذ آیات حکم خداوندی و خصمیت ال الله سلام الله علیهم در محشر وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بل هرگاه راجع بنفوس خود شوند و عظمت عدل الله را مشاهده نمایند قرائت کتاب را بیقین خواهند نمود و همین حکم از برای افنده ایشان احراز نار جهنم است ان کنتم تعلمون لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسالن یومئذ عن النعیم و میدانم که آنچه در علم خداوند گذشته جاری خواهد شد ولیکن یوم میقات بین یدی الله است و میگویم بحکم قران لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و بحق سید اکبر روحی فداه که مشتاقم بموت اشد اشتیاقا من الصبی بئدی امه انه لا حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون و سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و لا تحسبن الله بغافل عما یعمل الظالمون بدانکه ای سائل امور اعتقادیه در معاد اکثر من ان یحصی است و فرض است بر معتقدین بجنات ثمانیه که اعتقاد بشش حظایر و اهل ان بیقین داشته باشند و اعتقاد نمایند بجحیم سبعة و مقامات ان و بدانکه ثمره اعتقاد بانها و اهل انها این است که در این عالم با اهل جنت بمحبت و رحمت سلوک نمایند و با اهل هر مرتبه بطور مقامات ایشان که مقدر شده از جانب حضرت رب العزة سلوک نمایند و هرگاه اسرار معارف اهل رضوان را باهل جنت سلام بیان نماید از مقام ایمان کامل بعید شده و ظلم بایشان نموده بل بر معتقد بالله چنان

فرض است که مقامات اهل جنان ثمانیه را علی ما هم علیه بما هو اهله بیان نماید و شبهه نیست که هرگاه معارف جنت احدیت را باهل جنان سبعة عطا کنند هرآینه همگی مشرک و خارج از جنت میشوند و کذلک احکام اهل جنان باهل حظایر چه عظیم است سلوک بنده خالص در این عالم با کل خلق که هر نفسی بر هر شیئی مستحق بیک نوع عطا است و مثال مؤمن مقام رحمانیت است که بر عرش عطا بکل سواء باشد و همچنین است حکم اهل جهنم و حظایران و مقاماتی که خداوند عالم از برای کافرین مقدر فرموده و هرگاه در این عالم جحد و ردی که نصیب باهل مرتبه اول است بثنائی دهد ظالم گشته بل فرض است بر مؤمن بالله که تبری جوید سرا و علانیه و اثارا از اهل جهنم و حظایران و هرگاه العیاذ بالله لاجل حب شیئی در جحد ایشان تامل نماید فی الحین داخل نار شده و ایه وان جهنم لمحیطة بالكافرین در شان او صادق است و مقبول نیست از احدی مقامات معرفت سبعة مشیره و معرفت معاد الا ببراءت از اعداء این مراتب کلها و هرگاه کسی شک در حکم براءت یکی از اعداء نمایند بنفسه عدو است و امر الله اعظم و اکبر از انست که بتوان اشاره نمود و هرگاه کسی تبری جوید از اعداء این مراتب سبعة و در رتبه اخر از عدو رتبه نقطه وصلیه تبری نجوید هرآینه مشرک است و امر بغایت صعب است و حال انکه شریعت سمحه سهله است و اخف از احرف کلمه باب در سمحه بودن در کلام الله نازل نشده و این دلیل است بسر امر قد عرف اولی الالباب ان ما هنالک لا یعلم الا بما هیئنا و اعتقاد بسؤال قبر و فشاران و عالم برزخ و یوم بعث و میزان و صراط و حساب و شئونات ارض محشر بنهجی که در کلمات اهل عصمت سلام الله علیهم وارد شده فرض است و تفصیل مراتب باعث

حجاب عبد است دعائیکه در باب خامس ذکر میشود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت ان عمل باصل اصول دین خود نموده و کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد و در هر شان عالم ببداء و عدل خداوند باش که اعظم کل مقامات خیرات است و اشاراتیکه در این چهار باب در مقام اصول دین شده کلا را بگیر و اوراق شجره طوبی بدان و سلوک کن با نساء خود باحسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را بطرف عینی که بقدر همین طرف محجوب از حکم الله خواهی بود و در هر حال مستعد لقاء الله باش که موت اقرب بانسان است از کلشیئی و نظر از دنیا و زخارف ان بپوش که کل نعیم دنیا در نزد یک ساعت از دار اخرت عذاب صرف است و در کل اشارات با یقین باش و حد یقین این است که نترسی از احدی با وجود خداوندی در طاعت و حکم او و همین ابواب اربعه کافی است کل را در مقام اعتقاد و الله من ورائه محیط بل هو قران مجید فی لوح محفوظ

باب الخامس

فی دعاء الاخلاص لله عز وجل بسم الله العلی العظیم الحمد لله الذی ابدع السموات والارض بامرہ ثم الذین کفروا بایاتہ الی الله یحشرون اللهم انی اشهدک بما تشهد لنفسک قبل کل شیء بانک انت الله الفرد الاحد الصمد الحي القيوم الذی لا یأخذک وصف من شیء ولا ذکر عن شیء وانت لم تزل کنت بلا وجود شیء ولا تزال انک کائن بلا ذکر شیء والان قد کنت بمثل ما کنت فی ازل الازال لم یکن معک شیء ولا یذکر فی رتبتک شیء فسبحانک سبحانک لن یعرفک علی

حق ذاتيتك احد ولن يعبدك على حق كينونيتك عبد فاشهد لديك في مقامي هذا بان نفسانيتك دالة بالقطع والمنع وانيتك شاهدة بالسد والياس فكل الوصف يرجع الى مقام ابداعك وكل النعت يدل على مقام اختراعك ان قلت انت انت فقد حكمت المثل بالمثل وانك لن تعرف بالحدية وان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدية بالجلال وانك لن توصف بالهوية فسبحانك سبحانك يا الهي لا سبيل لاحد اليك لا بذكر ولا باليقان ولا بالثناء ولا بالبيان ولا بالعجز ولا بالاسماء ولا بالصفات فاستغفرك يا الهي في تلك الساعة التي ينزل قابض الارواح باذنك عما يحيط علمك بي ويحصي كتابك وانك يا الهي لتعلم سري وعلانيتي ما جحدت توحيدك وان عملت سوء فاستغفرك واتوب اليك وقد انقطع الرجاء مني في ذلك الحال من كل شيء ولا اجد لنفسي معينا دونك وحدك لا اله الا انت اللهم اني معتقد بعدلك وبدائك وانك يا الهي لو تعذبني بكل عذابك سرمد الابد بدوام ذاتك جزاء ذكري بين يديك لكنت مستحقا بذلك وانك محمود في فعلك ومطاع في حكمك ولا شفيع لي غير نفسك فاغفر لي اللهم بجودك ورحمتك فانك غني عن عذابي وانا مضطر الى غفرانك وان تدعني لكنت من الهالكين فانزل علي النصر في تلك الساعة بدائك ولقائك واستغفار ملائكتك ونزول رحمتك فانك انت انت قد انقطع النفس مني واني انا انا فافعل بي ما انت انت انك اهل الجود والكرم والعزة والامتنان والسلطنة والبيان والنعماء والكبرياء ولا اله غيرك ولا خالق لي سواك وانك رب العزة على الخلق اجمعين واشهد يا الهي لمحمد حبيبك ورسولك وصفيك وخيرتك بالنبوة ما انت تقدر في شأنه وتجعله مقام نفسك في الاداء والقضاء والبداء والامضاء وما احاط علمك في حقه وما انزلت عليه من

القران واياتك وما فرضت عليه من احكامك ومقاماتك وما كرمته في ليلة المعراج من علاماتك ودلالاتك وما نزلت في حكم دينه المهيمن على الكل انك على كل شيء شهيد اللهم اني مؤمن به وبكتابه وبكل فروضه وسننه وما نزلت عليه من دينك الخالص واشهد انه قد بلغ ما حمل من وحيك ونصح على حق الامر في امته فجزاه الله كما هو عليه من طاعتك ومحبتك وصل اللهم عليه بكل صلواتك وبركاتك ونفحاتك واياتك بفضل نفسك الذي جعلته فضل محمد صلى الله عليه واله على الخلق كلهم اجمعين واشهد لاوصياء محمد صلى الله عليه واله بعده علي (ع) ثم بعد علي الحسن (ع) ثم بعد الحسن الحسين (ع) ثم بعد الحسين علي (ع) ثم بعد علي محمد ثم بعد محمد جعفر (ع) ثم بعد جعفر موسى (ع) ثم بعد موسى علي (ع) ثم بعد علي محمد ثم بعد محمد علي (ع) ثم بعد علي الحسن (ع) ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتك وبقيتك صلواتك عليهم اجمعين واشهد بانهم قائمون مقام حبيبك في كل شان دون حرف التي قد اختصاصت بها نفسه دون احد من اوصيائه واشهد انهم قد كانوا محال معرفتك ومعادن عظمتك ومقامات عزتك وعلامات وحدانيتك في ازل الازال لا يسبقهم في الشرف احد ولا يساوقهم في الرتبة شيء فصل اللهم عليهم كما بلغوا توحيدك وحملوا دينك واحتملوا الاذي في جنبك واشهد انهم عبادك المكرمون الذين لا يسبقونهم بالقول احد وهم بامرک يعملون ويحكمون واشهد ان قائمهم صلواتك عليه حجتك امامي الحق به اتوجه اليك وبه اعتصم بحبلك وبه ارجو لقاءك وبه اطمئن رضوانك فانصر اللهم من اراده واخذل اللهم من لا يعرف حقه وينكر عبده فانك بكل شيء عليم واشهد ان شيعتهم كانوا انصار دينك وحملة كتابك و تراجمة وحيك واركان توحيدك وانا ذا

مؤمن بسرهم وعلاانيتهم واولهم واخرهم وظاهرهم وباطنهم وحيهم وميتهم وحاضرهم
وغائبهم واقدمهم واكبرهم كما هم عليه من فضلك فانزل اللهم عليهم رحمتك
وبركاتك ما انت انت انت انك انت العزيز الحكيم واشهد ان اليوم طاعة عبد حجتك
الذي اكرمه باياتك واقمته مقام المقربين من اوليائك فرض بحكمك وانا بحقه
عارف ومن اعدائه كلهم بري واشهد انه قد بلغ ما حمل من جود بقيتك المنتظر وانه
لمن المؤمنين بك وباياتك فاجزه اللهم في دينك بما انت انت واغفر اللهم لاهل
ولايته ما انت انت واخذل اللهم اهل عداوته بما انت انت انك تعلم كل شيء ولا
يخفى عليك شيء في السموات والارض وانك لعل كل شيء شهيد واشهد ان
الموت حق والسؤال في القبر من اركان دينك حق والبعث حق والحساب حق
والجنة حق والنار حق وان الساعة اتيه لا ريب فيها وانك تبعث من في القبور في
رجعة اوليائك ويوم فناء عبادك ولا يعزب من علمك شيء وانك انت الغني الحميد
يا الهي انا اذا اشهد بين يديك لكل ما تحب كما تحب ولكل ما تبغض كما تبغض
وان هذه الكلمات كانت اعتقادي بين يديك بها احبي وعليها اموت باذنك ومنها
ابعث انشاء الله بين يديك فاجعلها باذنك وديعة في الان عندك فرد علي بمنك في
مواقع الخوف واجعلها لي ايات الانس في علامات البعد فانك حي قيوم قادر احد
صمد فرد وتر لم تلد ولم تولد ولم يكن لك كفو ولا مثال وانك انت الله رب
العالمين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد ان عليا
واوصيائه وفاطمة صلوات الله عليهم امناء الله واحبائه واشهد ان عليا كان عبد بقية
الله في كل لوح حفيظ اللهم صل على محمد وال محمد وانا اذا اقول بحكمتك
فيما نزلت في القران لذكر اهل الجنة ان الحمد لله رب العالمين